

## شهید محمد اسماعیل رستمی



|             |              |
|-------------|--------------|
| نام پدر     | علی          |
| تاریخ تولد  | ۱۳۴۷/۰۲/۱۰   |
| محل تولد    | بوشهر - دشتی |
| تاریخ شهادت | ۱۳۶۵/۰۴/۰۳   |
| محل شهادت   | فاو          |
| مسئولیت     | رزمنده       |
| نوع عضویت   | جهادگر       |
| شغل         | کارمند جهاد  |
| تحصیلات     | پنجم ابتدایی |
| مدفن        | خور موج      |

## زندگینامه

شهید محمد اسماعیل رستمی در خانواده‌ای ساده و مستضعف ولی متدین در تاریخ ۱۰/۲/۶۴ در خورموج متولد □ شهید تا سال پنجم ابتدائی در خورموج تحصیل کرد ولی به علت فقر مالی، جهت کمک به درآمد خانواده از همان نوجوانی به کارگری مشغول شد. در همان دوران دبستان و به شهادت معلمان و همکلاسی‌های شهید، ایشان از نظر اخلاق و رفتار و احترام به معلمان در مدرسه نمونه و در بین دوستان و همکلاسی‌هایش نیز مورد محبت و احترام بود.

با اینکه سال ۵۷ بیش از ده سال نداشت و در دوره دبستان بود، شور و حال انقلابی داشت و با بقیه دوستانش در راهپیمائی‌ها شرکت می‌کرد.

### تا شهادت:

شهید سال ۵۷ که شروع جنگ تحمیلی بود تازه سر آغاز جوانی و حتی نوجوانی بود. از همان آغاز چندین بار به جبهه رفت و در عملیات متعدد شرکت کرد. و هر موقع از جبهه برمی‌گشت چند روزی استراحت می‌کرد و دوباره بسوی جبهه‌ها پرواز می‌کرد، در عملیات والفجر هشت ۲/۴/۶۵ پس از ایتارگریهای فراوان در کنار سایر رزمندگان مفقود الاثر شد و تا ۱۴ سال خبری از اسارت یا شهادت او نبود، تا اینکه در سالهای اخیر گروه تجسس پیکر مطهر او را پیدا کردند و در شهر خورموج به خاک سپرده شد.

## مصاحبه

در محضر مادر شهید: (مصاحبه)

— ضمن معرفی خود ارتباط صمیمانه خود را با شهید بیان فرمائید

فاطمه اسلامیان هستم مادر شهید محمد اسماعیل رستمی. و شهید فرزند سوم خانواده بود. شهید نسبت به همه اعضا خانواده بخصوص بنده که مادرش بودم احترام خاصی قائل بود و همیشه دست به سینه بود.

— د موقع رفتن او به جبهه چه خاطره‌ای دارید؟

ابتدا دعای توسل خواند و از معصومین و حضرت ولی عصر کمک خواست، بعد بسیار مؤدب و متواضع و حالت التماس گفت: مادر می‌خواهم به جبهه بروم من هم تا چند قدمی او را مشایعت کردم و برایش دعای توفیق و سربلندی نمودم و به خدایش سپردم.

— در مقابل خبر شهادت فرزندتان چه عکس العملی داشتید؟

اما بسیار ناراحت شدم زیرا حق هر مادری است که در داغ فرزند دل‌بندش گریه کند زیرا او را با خون‌دل و با زندگی مستضعفی پرورش داده بزرگ کرده بودم که گریه در بین اهل بیت هم که آن همه صبر و حوصله داشتند، معمول بوده و عزاداری در مصیبت شهدای کربلا بسیار سنت بوده و حتی بعد از واقعه کربلا در مدینه اما از طرفی شکر کردم در مقابل خدا و بی‌بی فاطمه زهرا و امام خمینی روسپیدم لایق و قابل تقدیم اسلام و انقلاب نمودم.

— وقتی پیکر مطهر او را دیدید چه حالی داشتید.

اولا شهید عزیزم محمد اسماعیل تا ۱۴ سال مفقود الاثر بود و خبری از او نداشتیم، بعد از ۱۴ سال که جسم پرپرش آوردند او را و خاکستر پروانه او را بوسیدم و بوئیدم و گفتم: مادر شیرم حلال باشد که در برابر خدا و پیغمبر و ائمه روسفیدم گردی.

— به عنوان مادر شهید چه پیامی به مادران محترم دارید؟

شهید من در جوانی از دنیا رفت مثل هزاران شهید دیگر اما ما خانواده شهدا هر کدام چه پدر یا مادر — برادر و خواهر رسالت عظیمی در جامعه داریم. هر کدام از ما، بخصوص مادران باید با تربیت صحیح فرزندانمان را مفید به حال جامعه پرورش دهیم.

در محضر خواهر شهید: (مصاحبه)

— ضمن معرفی خود ارتباط صمیمانه خود را با شهید بیان کنید

هاجر رستمی هستم خواهر شهید محمد اسماعیل رستمی. ارتباط ما بسیار صمیمی و به همدیگر عشق می‌ورزیدیم.

— عکس العمل شما در موقع خبر شهادت چه بود؟

من هم مثل سایر اعضا خانواده از خبر شهادت برادر عزیزم بسیار ناراحت شدم و از اینکه همدم و عزیزی را از دست داده‌ام سوختم اما شهادت برادرم مسئولیت سنگینی را به دوش همه ما گذاشت بخصوص من که خواهر شهید بودم.

— جریان شهادت شهیدتان و اطلاع از شهادت او.

شهادت برادر را شنیدن خیلی سخت است. اما بین تاریخ شهادت برادرم و تاریخ پیدا شدن پیکر مطهر او ۱۴ سال طول کشید. یعنی ما چهارده سال انتظار کشیدیم که شاید برادرمان و عزیز سفر کرده‌مان اسیر باشد و با اسرا برگردد اما پس از ۱۴ سال بعد از شهادتش بنیاد شهید به ما خبر داد که یکی از پیکرهای مطهری که فردا تشییع می‌شود و پیدا شده، شهید شماست.

— راه شهید را چگونه ادامه می‌دهید؟

با حفظ حجاب و شئون اسلامی و ادامه راه شهید.

در محضر خواهر شهید: (مصاحبه)

— ضمن معرفی خود ارتباط صمیمانه خود را با شهید بیان فرمائید

جواد رستمی هستم برادر شهید محمد اسماعیل رستمی. برادر شهیدم با همه اعضا خانواده بخصوص با من خیلی صمیمی بود.

— شهید در چه سنی به شهادت رسید و چند بار به جبهه رفت؟

شهید در موقع شهادت ۱۸ ساله بودند— ایشان چهار بار به جبهه رفت و هر بار که از جبهه برمی‌گشت چند روزی را به بازدید و دیدن اقوام می‌رفت اما باز هم دلش هوای جبهه‌ها می‌کرد و بسوی جبهه‌ها پرمی‌گشود.

— عکس العمل شما به عنوان برادر شهید در موقع اطلاع از خبر شهادت ایشان چگونه بود؟

هر چند خبر شهادت برادر عزیز و دوست داشتنی برای بنده خیلی مصیبت عظیمی بود اما از آنجا که شهادت عزیزمان باعث عزت و افتخار در جامعه اسلامی می‌شد و ما به عنوان وارثان خون شهید مسئولیت بزرگی پیدا می‌کردیم. افتخار آفرین بود.

— چطور می‌توانید ادامه دهنده راه شهید باشید.

با اخلاق حسنه و رفتار و کردار اسلامی در جامعه پیروی از ولایت فقیه می‌توانیم راه شهیدان را ادامه دهیم.

خاطرات سبز شهید (در بیان مادر شهید)

\* یادم می‌آید محمد اسماعیل با اینکه به تحصیل علاقمند بود، به علت شرایط سخت مالی و نبودن امکانات ادامه تحصیل و نداشتن ساده‌ترین وسایل تحصیل ترک تحصیل کرد. و با دل مهربانش به فکر من و پدرش بود و می‌گفت: می‌خواهم از همین حالا کار کنم و کمکی برای خرج زندگی باشم. هر چند راضی نبودم پسر من در سن

۱۲-۱۳ سالگی سختی کار را تحمل نماید و رنج ببرد، اما به علت شرایط سخت معاش خانواده قبول کردم شهید کار کند. و از همان کودکی و نوجوانی با همان دستهای پینه بسته مزد روزانه‌اش را در کارگری پیش من می‌آورد و می‌گفت: بردار و هرچه طور دلت می‌خواهد خرج کن.

\* چند روز به علت حادثه‌ای پایم شکسته بود و شهید با تمام وجود کارهای خانه را خود انجام می‌داد حتی کارهای خارج از خانه.

\* در سنین ۱۰-۱۱ سالگی در تمام راهپیمائی‌ها و بعد از تشییع جنازه‌های شهدا با علاقه شرکت می‌کرد، گاهی نشد به خانه کسی برود و از پدرش و من اجازه نگیرد.

\* از خاطرات جالب اینکه بدون اینکه حتی به من بگوید مقداری از مزد روزانه کارگری خود را به فقیران و کسانی که خودش می‌شناخت محتاج هستند می‌بخشید.

\* از خاطرات جالب و فراموش نشدنی اینکه قبل از شهادتش پیش من آمد گفتم: مادر چند بار جبهه رفته‌ای و وظیفه خودت را انجام داده‌ای - این دفعه دلم می‌خواهد برایت زن بگیرم گفتم: مادر! مگر لیلا آرزو نداشت؟ حضرت علی اکبر داماد شود. مادر حضرت قاسم آرزو نداشت؟ حضرت قاسم را داماد کند تا دشمن در خاک ماست و حضرت امام می‌فرماید در جبهه حضور داشته باشیم. مادر جبهه خواهیم حضور خواهم داشت. در آن موقع بود که آرام شدم و دیگر حرفی نزد.

\* پس از شهادت شهید به برکت خون شهید توفیق پیدا کردم و به مکه معظم مشرف شدم، در مقابل خانه خدا دستهایم را به آسمان بلند کردم و گفتم خدا این قربانی را از ما بپذیر.

## خاطرات

ویژگی های اخلاقی شهید:

از همان کودکی متین و آرام و مؤدب بود. احترام خاصی به حقداران خود، پدر و مادر و بخصوص نسبت به معلمان خود داشت. به علت فقر خانواده از همان دوران نوجوانی به کار و تلاش پرداخت و با سختی های زندگی مبارزه کرد. هرگاه در سطح شهر کاری عام المنفعه بود حتماً شرکت می کرد و چشمداشتی نداشت. با اینکه در سنین نوجوانی بود و جنگ تحمیلی شروع شد از مسئولین سپاه و بسیج اصرار می کرد تا به جبهه برود و سالها در عملیات مختلف شرکت کرد. مسجد جامع در همسایگی آنها قرار دارد و شهید در نماز جماعت هر روز شرکت می کرد، در تمام محافل مذهبی و عزاداری اباعبدالله الحسین(ع) شرکت فعال داشت. با اینکه نوجوان بود و به بازی و استراحت و تفریح خیلی علاقه داشت. همینکه دو سه روزی از جبهه برمی گشت مثل کسی که چیز گرانبهائی را گم کرده باشد بسوی جبهه برمی گشت.



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر